

آینه

رنگ جان جو پدیدار است
 وادی بحر بر صد کوه از این ریاست
 از شراب مانده نماند ستاب و است
 چینه نماند همین امروز کرم نماند است
 چشم زخم کنان از روشنی در است
 از لب لغت سخن را آب رنگ دیگر است
 از رنگ اهل درد نماند میوان گرفت
 از زلف او نیم بدست کند بگذرد
 سنبلی از رنگ زلف تو بیایا است
 موج زن بکوه غنچه تو ای بیایا
 فصلی کسب صحبت جفا خوشتر است
 موت اگر فیه شو رنگی ممکن
 آرزو خار بر بر قدم افتاده تو است

غنی دل که پیر این گلزار است
 رفقت شکل جوهر کرم در بار است
 کوچک نالی از فروغ باد ام نهاد است
 شعله آواز خاک مابجای باد است
 نادر که مگر کار او را چشم آهوی است
 شعله لطف ترا با قوه سنگ است
 زمین لکه کسته ز با می توان گرفت
 غیر موج رنگی رو می توان گرفت
 سبزه از شرم خطت بر لب جواب است
 طوق بر کردن او حلقه کرد است
 جام شراب از گلی سیراب خوشتر است
 نوشیدن شراب به تمام خوشتر است
 دلش بیخار را که است دلی ساده تو است

خبر از

خبر از خوش ندری که چنین مجبور است
 کرده ام کمری خود را ز کمان جانیها
 پایه قدر تو بر کشش تو بیخ بلند
 خاموش بند کوهنار
 چاده صحرای سخن را
 طاقتی بقدر من طلب باز است
 شبکه از خود برد سویت ناله مطرب
 بود عمری و چشمم از بهلور پرواز خود
 رتبه عاشقوت از فنا
 مرغ ما از سر کشتهها
 رفتیم سوی تو از خود مگر است
 تن حجاب جبهه مقصود تو است
 از طپیدنهای جای می رسم
 هر کجا تا دفتر دل و احسنم
 جای آرامت عزلت در جهان
 می رسد با سینه من موج کلی
 بیدلان کسور عشق سرا
 می رسد صد کاروان و حسن ز راه
 پیغم از بیقراریهای دل

ورنه در شیشه افلاک هزار باره تو است
 کرسبک سیر می موج هوا خاده تو
 آنچه در فوج اگر سیم و سجاده تو است
 تو با کس در کوه
 لب بکساده تو است
 دیده را چون نماز عمارت باز است
 کوچک اینها کتاب از شعله آواز است
 یک من از خط پهلوسینه شهباز است
 ده کی با کس بلند
 پر پرواز است
 زاب خاک خوشی با هم در کجاست
 زمین بلندی چو کشتی منزل است
 بی تواری بال مرغ بسمی است
 صفحه غفور سید فرد باطل است
 موج را آسوده کی در ساحل است
 ساده لوحیها از زمین قابل است
 درد و غم جوهر جمع میگرد است
 چشم آهوی سواد منزل است
 تا نظر افکنده مت کس است

Copyrighted by Saad University